

چرا سندیکا راه غلط شکل یابی طبقاتی کارگری در ایران است؟

هدف از این نوشته جلب توجه فعالین کارگری است که چرا سندیکا شکل مناسب تشکل یابی کارگران در ایران نیست. در ادامه استدلال خواهیم کرد که سندیکا پاسخ گوی نیازهای پایه ای طبقه کارگر ایران برای ایجاد یک صف متشکل پایدار و همه گیر در دفاع از معیشت و خواسته های فوری و بطریق اولی در تامین منافع دراز مدت این طبقه نیست. موضع ما تشکل کارگران در اتحاد هر چه وسیعتر در برگیرنده کارگران شاغل و بیکار، در سطح کارخانه و محلات مبتنی بر مجامع عمومی است. هسته اصلی بحث بر سر اراده مستقیم کارگران به معنای طبقاتی آن است و اینکه جدا کردن مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی یک سم و دشمن مستقیم منافع و اتحاد کارگری است.

صفحه ۲

پیژانه سفید رنگ وزیر کار بر سر نیزه قوه قضائیه در "آق دره"

در یک نمایش سراسر نفرت انگیز تازیانه ها یکی بعد از دیگری بر گرده شجاع ترین فرزندان این کشور فرود آمده تا حوصله سر رفته بورژوازی را تسلی ببخشند: ترس، گرسنگی، تسلیم، تحقیر و صد البته نظم! در این تشریفات با تازیانه و خون کتیبه ای بر سر در هر خانه و کارخانه و محل کارگری ساختند که در شهر ما منافع سرمایه حکم میکند، جستجوی کار، اصرار برای زندگی شرافتمندانه جرم است، انسان بودن و طلب حرمت و حق محلی از اعراب ندارد. در این شهر کارگران بیکار و سگان ولگرد هم سرنوشت هستند، چه برای خدا در آسمانها و چه برای صاحبان جامعه.

صفحه ۱۰

فقر خاموش: فرهنگ نفرین زده ایرانی

تردیدی نیست که فقر به همان معنای نداری، شکم گرسنه، بی پناهی و نیاز و استیصال همواره مهر طبقاتی بر خود داشته است. همواره همان امکانات موجود، نعمات تولید شده حاصل کار طبقات فرودست توسط طبقه ای بالادست به یغما برده شده است. پر واضح است بخش اساسی از آنچه "میراث فرهنگی تاریخ بشری" نامیده میشود، چیزی جز توجیه بهره کشی و محرومیت های منتج از آن نیست. نسخه دین اسلام و فرهنگ ایرانی از شاهکارهای مسیر این فاضلاب فکری بشری است که در اوج شکوفایی خود و هارتر از همیشه به جان آن جامعه افتاده است.

صفحه ۶



طنز

شیعه ناب چینی!

صفحه ۱۲

چرا سندیکا راه غلط شکل یابی طبقاتی کارگری در ایران است؟

همه جمع آنها و هر تک سندیکالیست باصطلاح دو نیشه ایرانی آنقدر علیه بیکاری را همانقدر از خود بداند که ما آنها را از خود میدانیم.

همین جا لازم است که بر یک اصل مهم در مرامنامه طبقاتی کارگری تاکید گذاشت: هیچ کارگری عضو دیگر طبقه خود را تنها نمیگذارد! اتحاد ما و برادری طبقاتی ما بر هر گونه اختلاف نظری پیشی دارد. بنا به این اصل ما آنچنان پایبندی به برادری طبقاتی است که هر تک سندیکای مخفی و علنی ما را بعنوان عضو خود بپذیرد. ما مخالف سندیکا هستیم، اما جای ما در صف جلوی مبارزه ای است که همان سندیکا برای یک لقمه نان به سفره کارگر در پیش میگیرد. ما سندیکا را راه مناسب تشکیل یابی کارگری در ایران نمی دانیم و برایش هزار و یک استدلال داریم، اما بهم خوردن یک سندیکا ما را از هر سندیکالیست "مادرزاد" دیگری خشمگین تر میسازد.

و بالاخره شاید یک مقایسه موضع ما را روشن تر کند، یک فعال سوسیالیست طبقاتی کارگری نمیتواند دشمن شوراهای اسلامی و انجمنهای اسلامی نباشد. ما خواهان تعطیل شدن این ارگانهای رسمی دولتی در همه مراکز کارگری هستیم. اما حتی در این ارگانها نیز مادام که یک کارگر بخاطر توهم و نادانی و ترس در آن شرکت میکند، برادر طبقاتی خود را تنها نخواهیم گذاشت. اینجا از هر فرصتی بهره خواهیم برد که دشمنی این ارگانها را به کارگران متوهم اثبات کنیم. سعی خواهیم کرد همه کارگران را برای رسوایی و تعطیل ارگانهای دولتی بسیج کنیم. هر گام به سمت رسوایی و تعطیلی این ارگانها موجب افتخار ما است. این افتخار بزرگ تر خواهد بود اگر در این مسیر کارگران دست رد به سینه وعده های مادی این ارگانها زده باشند.

پایان دوره کراواتها و "دستان پینه بسته"!

فضای ضد رژیم و در اوج آن پدیده دو خرداد و پدیده سبز بزرگترین لطمات خود را بر طبقه کارگر وارد ساخت. امروز خوشبختانه ترکهای بزرگی در این فضا وارد شده است. پایان رونق "کراواتها" از یک طرف و طرفداران "دستان پینه بسته" در میان ابراز وجود طبقه کارگر را باید طلوع یک دوره امید بخش طبقه کارگر در ایران بحساب آورد. تا دیروز طبقه کارگر و مبارزه این طبقه برای بهبود معیشت زیر دست و پای طیف بزرگ ضد رژیم گم میشد، تا دیروز به اسم دفاع از دستانهای پینه بسته و محروم درک و آگاهی کارگر تحقیر میگردید و از رهبران آن انتظار میرفت اعتراضات کارگران برای معیشت را در خدمت براندازی رژیم زیر پرچم همه با هم طبقاتی و با کمک و همراهی امریکا بسیج کند. امروز ورق برگشته است. ایران در پرتلاطم ترین تحولات اقتصادی و سیاسی در قرق کارگر است. کمتر دولتی در تاریخ بورژوازی را میتوان سراغ گرفت که با چنین سرعتی و در چنین سطحی طبقه کارگر را به عقب رانده باشد. حذف سوب سیدها، قراردادهای موقت کار، کوتاه کردن دست کارگران

هدف از این نوشته جلب توجه فعالین کارگری است که چرا سندیکا شکل مناسب تشکیل یابی کارگران در ایران نیست. در ادامه استدلال خواهیم کرد که سندیکا پاسخ گوی نیازهای پایه ای طبقه کارگر ایران برای ایجاد یک صف متشکل پایدار و همه گیر در دفاع از معیشت و خواستههای فوری و بطریق اولی در تامین منافع دراز مدت این طبقه نیست. موضع ما تشکیل کارگران در اتحاد هر چه وسیعتر در برگیرنده کارگران شاغل و بیکار، در سطح کارخانه و محلات مبتنی بر مجامع عمومی است. هسته اصلی بحث بر سر اراده مستقیم کارگران به معنای طبقاتی آن است و اینکه جدا کردن مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی یک سم و دشمن مستقیم منافع و اتحاد کارگری است.

ایست! مرامنامه کارگری لطفا!

این دومین نوشته از مجموعه ای است که به استقبال تعیین تکلیف با دنیایی از تناقضات یک پدیده مرکب یعنی سندیکا و سندیکالیسم در فضای مجادلات حول موقعیت امروز و آینده جنبش کارگری ایران میرود. از همان آغاز لازم است دشواری های این مجادله را برشمرد:

اولاً، در میان جریانات مختلف چپ و چه بسا میان خود کارگران تعاریف مختلفی در مورد سندیکا وجود دارد. در دنیای عملی نیز میان این تشکلهای موجود تحت نام سندیکا تفاوتها گاه زمین تا آسمان است.

ثانیاً، همین امروز و در ادامه سی سال گذشته کماکان تشکیل سندیکا در ایران قانوناً ممنوع است. فعالین و چهره های محبوب و برجسته ای از تحركات اعتراضات کارگری تحت تعقیب و در زندان بسر میبرند.

ثالثاً، دشواریهای ذکر شده امکان قضاوت از نزدیک را از ناظر و منتقد سلب میکند و بعلاوه خود فعالین و کارگران درگیر در محل از امکان اظهار نظر صریح و روشن برخوردار نیستند.

هدف از این بحث طبعاً روشنگری، جلب توجه و دخالت فعالین محلی کارگری و در عمل ایجاد وسیعترین همبستگی میان کارگران است. نقطه عزیمت چنین بحثی نمیتواند به احترام به رهبر محلی کارگری استوار نباشد. آن فعال کارگری که گامهایی هر چند ابتدایی و هر چند برای یک سندیکا را پشت سر گذاشته است، تا همین جا خشت های ارزشمندی را برای اتحاد کارگری برداشته است. هیچ کس حق بهم زدن این خشت ها را ندارد. این رهبران و سوداها و علقه هایی که به هم گره میخورد سرمایه گرانقدر طبقه ماست. هدف و نقطه عزیمت بحث ما در این است که اتفاقاً همین رهبران و "نور علی نور"

جامعه ایران یک جامعه کاپیتالیستی از دست راستی ترین نوع آن است. فرهنگ حاکم بر این جامعه چیزی جز توجیه گر مناسبات اقتصادی حاکم نمیتواند باشد. بعلاوه از فرهنگ یک جامعه عمیقاً اسلام زده و نسل پس از نسل تحت حکومتهای سرکوب عریان انتظار زیادی نمیتوان داشت



ادامه چرا سندیکا.....

فعالیت سندیکایی اثری از خود بجا نگذاشته است. مستقل از اینکه سندیکا اساسا یک تشکل علنی و قانونی بحساب میاید، اما سنت و تعصب و آگاهی فعالین نقش مهمی را در سرنوشت آن بازی میکند. برای اولین بار در ابعاد قابل توجه، سندیکا دارد میرود که روی پای خود بایستد. بدون و یا با کمترین دخالت احزاب سیاسی و در غیاب آزادیهای سیاسی ناشی از یک بحران حکومتی نطفه های سندیکا با ابتکار کارگران پیشرو در محل بسته میشود. در مورد مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران باید جداگانه و مفصل پرداخت. اما صرف تحرک برای سازمانیابی پایدارتر مبارزه اقتصادی (متفاوت از مبارزات دفاعی و پراکنده و خودجوش) در ایران نمیتواند مایه خوشوقتی نباشد. ما دشمن تشکیل سندیکا نیستیم ولی دلیلی ندارد فعالانه برای پیشبرد امر مجامع عمومی در تمایز با سندیکاها تلاش بخرج ندهیم.

دوم: خوشنامی سندیکا در میان جنبش کارگری ایران

در سابقه تاریخ جنبش کارگری با توجه به ساختار دیکتاتوری عریان در یک کشور کار ارزان جایی برای فعالیت سندیکاها نبوده است و بطریق اولی هرگز کار به کارکردهای سندیکالیستی در به شکست کشیدن مبارزات رادیکال و انقلابی کارگران نکشیده است. دستاوردهای سوسیال دموکراسی و اتحادیه های کارگری در اروپا زمینه های سمپاتی به اتحادیه و سندیکای کارگری را تقویت کرده است. این سمپاتی همانطور که قبلا اشاره شد، اگر برای جلب اولیه کارگران به مبارزه اقتصادی میتواند موجب خشنودی باشد؛ اما به همان اندازه جا را برای انواع سموم رفرمیستی و سندیکالیستی باز میکند.

سوم: بورژوازی و سندیکا در ایران

تا اینجا پدیده سندیکا از درون طبقه کارگر را مورد بحث قرار داده و بر جنبه های مختلف از مرانامه طبقاتی کارگری تاکید گذاشته شد. اما سندیکا را باید از زاویه دیگری مورد بحث قرار داد. در سالهای اخیر در یک چرخش آشکار بخش بزرگی از طبقه بورژوا در ایران و از جمله اپوزسیون درونی جمهوری اسلامی به طرفداران حق تشکیل سندیکا برای کارگران پیوسته اند. نقطه عزیمت همه این جریانات جلوگیری از رشد گرایش سوسیالیستی و طبقاتی در میان کارگران است. این جریانات هر چند که در قانع کردن مقامات برای برسمیت شناختن این حقوق صبور و مبادی آداب هستند، به همان اندازه برای گرفتن "چک سفید" از کارگران برای غیر سیاسی ماندن سندیکای موعود عجول و عبوس ظاهر میشوند. طبقه کارگر زیر آتش توپخانه "سندیکا" این جریانات باید از همین الان تمرین کند که چگونه وفادار به منافع و مصلحت های حکومت ظاهر شود. تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط باشد، سندیکای اینها طرحی خیالی و مبهم برای آینده نا معلوم بیش نیست، خود کفایی اقتصادی و صد البته با همکاری سندیکاها یکی از ایستگاههای سر راه است؛ در عین حال در دنیای امروز و در زمین سفت مبارزه طبقاتی سندیکای این جریانات توپخانه فعالی است که بر علیه

بیکار از هر گونه تامین اجتماعی و دستمزدهای زیر خط فقر نمونه هایی هستند که هر یک میتوانند موجب انفجار اجتماعی تبدیل شوند. اما امورات این دولت و حکومت کماکان بدون ارجاع به کارگر نمیگذرد.

رایج ترین تحلیل از وضع جاری دو وجه را در خود منعکس دارد. وجه اول حکایت توهم گسترده در میان کارگران و امید به بهبود اقتصادی، شرکت کارگران در انتخابات مختلف را نشان میدهد. وجه دوم حکایت از مبارزات اقتصادی و اعتراضات کارگری که پراکنده و دفاعی در جا میزند، دارد. بنظر ما، هر دو این وجوه گویای واقعتهای غیر قابل انکار هستند اما یک وجه سوم را باید به تصویر اضافه کرد. ما در ایران با طبقه کارگری روبرو هستیم که یک بحران فلج کننده اقتصادی و یک سیستم حکومتی مخوف ضد کارگری هنوز نمیتواند مانع پویایی آن گردد. سرنوشت شوراهای اسلامی کار و انزوای آنها و همچنین مبارزات گسترده کارگری مبتنی بر تجمع و اعتراضات و اعتصابات که قانونا غیر مجاز هستند مستقیما در زمینه بحث در مورد سندیکا دخیل میباشند.

طبقه کارگر در جستجوی یک آلترناتیو سازمانی در مبارزه خود له له میزند. بحث بر سر سندیکا در مقابل نیازهای امروز جنبش کارگری است. سندیکا، در هر سطحی که مطرح باشد و علارغم هر شکلی که بخود گرفته باشد، قبل از آنکه حاصل توزیع نشریات فلان سازمان باشد حاصل تبادل نظر، مزمره و ارزیابی و در نهایت حاصل انتخاب تعدادی کارگر با همان مشخصاتی که ذکرش رفت، است. این کارگران، نیازها، آگاهی و توهم هایشان ملات جنبش کارگری و مخاطب مجادلات ماست.

آیا صف بندی در مقابل سندیکا ضروری است؟

به نظر ما این صف بندی نه تنها ضروری بلکه حیاتی است. مخالفت با سندیکا در ادبیات سازمانهای چپ و حتی فعالین سندیکایی تازگی ندارد. اما نقطه حرکت و هدف و استدالات ما هیچ سنخیتی با این منتقدین ندارد. خواننده این سطور در جهات بسیاری ما را از دلسوزتر از بسیاری از مدافعین سندیکا خواهد یافت. مرزبندی و کنار زدن سایه روشن های حاشیه پدیده سندیکا در ایران نشانه بلوغ جنبش سندیکایی و از آن مهمتر نشانه بلوغ جنبش کارگری بمعنای طبقاتی آن است. چرا و چگونه؟

اول: سندیکا و مبارزات جاری

سندیکا در ایران از سابقه یکصد و بیست ساله برخوردار است. اما جنبش سندیکایی در میان طبقه کارگر در ایران بسیار ضعیف میباشد. حتی در دوره های طلایی و شکوفایی بند ناف سندیکاها به نقشه عملی احزاب سیاسی وقت گره خورده، پس از افول سیاسی و با شکست احزاب مربوطه

سی سال فقر حتی
صبورترین و
خجول ترین زنان
بیوه و یتیمان را
به خیابانها رانده
است. مقامات
دولت جلوی دماغ
خود را گرفته و
به صدقه دهندگان
هشدار تشخیص
سره از ناسره
میدهند

ادامه چرا سندیکا.....

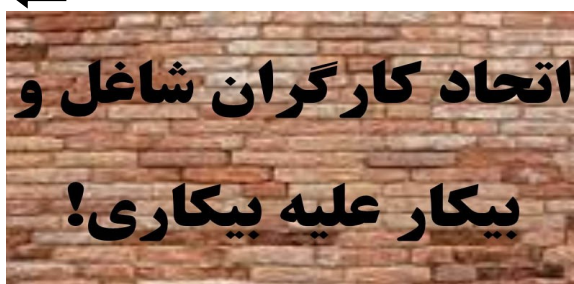
بدوا برای اعضای سندیکای کارخانه خود و یا رشته خود (است. فراخوان سندیکا به کارگران صبر بیشتر است، صبر تا زمانیکه تعداد سندیکاها باندازه کافی زیاد بشوند تا بعدا سندیکا برسمیت شناخته بشود و تازه نوبت به مذاکره با نمایندگان کارفرمایان برسد. در تمام طول این پروسه کارگر "پیاده" و سرمایه دار "سواره" است. سرمایه دار و دولتش سرکوب میکنند، اخراج میکنند، شرایط کار را آنقدر دشوار میسازند که کارگر نای و وقت شرکت در جلسه مخفی هسته ایجاد اتحادیه را هم پیدا نکند. این داستان بچگانه تر از آن است که بشود بخورد کارگر معترض داد. به همین دلیل همیشه فاکتورهای دیگری در محاسبه سندیکالیست ما هستند که در طول پروسه ذکر شده، در موقع خود فرمان آزادی سندیکا ها را به تصویب پارلمان خواهند رساند. برای سندیکالیست ما همواره جناح یا بخش هایی از رژیم هستند که منطفا از بیاناتشان میشود استنتاج کرد که روزی به نفع آزادی اعتصاب و سندیکاها از پشت پنجره اتاق نشیمن خود دست تکان خواهند داد. همیشه این جناح "دوست" دست بر قضا بی عرضه ترین و جبون ترین بخش هیئت حاکمه است. حتی یک استثنا در این مورد نمیتوان سراغ گرفت.

جنبه اقتصادی هنوز صبر بیشتری را از کارگر عضو سندیکا طلب میکند. آنهم شرایط اقتصادی مملکت بدست خود طبقه بورژوا باید آنقدر بهبود یافته باشد، سود کافی به سمت صاحب سرمایه جلب و تضمین شده باشد که سرمایه قادر گردد سهمی را به کارگران اختصاص دهد. همیشه جریانات سندیکایی را در صف صنعتی شدن کشور، خودکفایی و استقلال میتوان یافت. جای تعجب ندارد.

دوم: تفاوت در سازماندهی

سندیکا اساسا معطوف به سازمان دادن کارگران شاغل در یک واحد تولیدی معین است. اگر زمانی با تمرکز صدها و هزاران کارگر در واحدهای صنعتی بزرگ و با بافت نسبتا ثابت کارگران بدلیل امنیت شغلی نسبی، سازمان سندیکایی کارگری نشانی از قدرت را با خود داشت؛ امروز سازمان سندیکایی کارگری را جز نادانی محض چه میتوان نامید؟ تقسیم کارخانه ها میان مقاطعه کاران، کار قراردادی و سیال بودن بافت کارگران، محول کردن بخشی از تولید به کار خانگی از جمله مواردی است که زیر پای سندیکا را خالی میکند.

اکنون در سطح جهانی مبارزه علیه بیکاری به عنوان بن بست اعتراض سندیکایی طبقه کارگر شناخته میشود. در زمانیکه موج بیکارسازیها بعنوان تنها شرط بقای واحد تولیدی است،



کمونیستها و راه حل های رادیکال طبقاتی کارگری نفرت بیافرینند.

این سنگر شناخته شده بورژوازی علیه طبقه کارگر و نوع ایرانی آن نخ نما است. این حرکت مستقیما علیه کل طبقه کارگر است. سندیکایی ها هرگز اشتباهی برای مرزبندی با پرچم بورژوازی سندیکا از خود نشان نداده است. آنها شاید، اما ما نمیتوانیم آسوده بخوابیم!

چهارم: صف رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر

جدی گرفتن، آشنایی و مسلح شدن به استدلال و سیاست درست در همجواری با فعالین سندیکا یک امر حیاتی در پرورش رادیکال سوسیالیستهای کارآمد در صفوف طبقه کارگر ایران است.

ما و سندیکا - خطوط اصلی

اینجا بطور مشخص به اختلاف خود با سندیکا خواهیم پرداخت. اما قبل از آن باید مجددا تاکید کرد به تعداد سندیکا و فعالین سندیکایی و جریانات سیاسی تعاریف متفاوتی از سندیکا در ایران را میتوان سراغ گرفت. یک شرط مهم آگاهی طبقاتی در ایران روشن کردن سیر تاریخی سندیکاها در ایران و جهان است. اما اینجا سندیکا با تعریف کاملا استاندارد و شناخته شده مد نظر ما است: سندیکا کارگران یک واحد تولیدی را برای دفاع از حقوق صنفی کارگران سازمان میدهد. این سازمان بر حق رای اعضا و انتخابات دوره ای در آن متکی است. سندیکا علی القاعده باید علنی و قانونی باشد. سندیکاها محلی در شبکه ای از سندیکاهای تولیدی مشابه، در شهر و یا کل کشور با هم سندیکاهای سراسری تشکیل میدهند. سندیکا برای برسمیت شناخته شدن توسط دولت و بعنوان طرف حساب مذاکره با کارفرما در تمام سطوح تلاش میکند.

از نظر ما سندیکا در بهترین حالت به قیمت دستاوردهای محدود، به ابزار کنترل اعتراضات کارگری و عامل راضی کردن کارگران به کار بیشتر در چهارچوب مصالح سرمایه دار تبدیل میشود. اگر زمانی در دل رونق اقتصادی و در کشورهای اروپایی با مبارزات قدرتمند کارگری چنین پدیده ای ممکن گردید، امروز در یک بحران مزمن جهانی و آنهم در کشوری مثل ایران با اقتصاد حاشیه ای خود؛ کاملا دور از ذهن است. سندیکا در مبارزات فوری قادر به ایجاد وحدت طبقاتی نیست و در عمل صفوف کارگران را شقه شقه میکند. کارگرانی که بدنبال سندیکا میوند عمر خود را بهتر میدهند.

اول: تفاوت در افق ها

سندیکا قبل از آنکه یک راه حل برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر باشد یک افق مبارزاتی در مقابل کارگران و کل جامعه است. سندیکا خواهان سهم "عادلانه" تر برای کارگران (آنهم

تردید نیست که فقر به همان معنای ناداری، شکم گرسنه، بی پناهی و نیاز و استیصال همواره مهر طبقاتی بر خود داشته است. همواره همان امکانات موجود، نعمات تولید شده حاصل کار طبقات فرو دست توسط طبقه ای بالادست به یغما برده شده است

ادامه چرا سندیکا.....

در مثابه ابزار حفظ حاکمیت طبقه بورژوا ایدا دشوار نبود. در دوران مدرن نفس قانون برای بورژوازی به معنای دقیق کلمه کشک است. پارلمان و قانون اساسی دقیقا به صحنه روزمره نمایش عریان فریب و خیانت احزاب طبقه حاکم به قانون مقدس و ماست مالی کردن ماجرا برای همدیگر است. رسوایی ها که هر یک رکورد تازه تری از نقض حقوق فردی و اجتماعی شهروندان تا دزدی و کلاشی بجا میگذارد، تمامی ندارد و هر بار این کلاشان با کمک قانون قویتر، با اعتبارتر و ثروتمندتر صحنه را به سمت صحنه بعدی ترک میکنند. در کشورهای مدرن و متمدن حنای بحث "برابری همه آحاد مردم در برابری قانون" سالهای سال است که دیگر رنگی ندارد. حتی در کشورهای سوسیال دمکرات قانون تنها وقتی نوبت به کارگر و مقابله با اعتصاب کارگری میرسد، قاطع، بدون گذشت و مملو از تبصره های اضطراری از آب در میاید.

کدام قانون؟ این سوال مهم جلوی روی فعال سندیکایی ما است. تلاش سندیکای ما اینستکه توسط قانون حاکم برسمیت شناخته شود. آیا واقعا چقدر میتوان از قانونی که مالکیت خصوصی سنگ بنای آن است، قانونی که بهره کشی از کارگر در آن ستایش میگردد، از قانونی که اخراج کارگران را بدیهی ترین حق صاحب سرمایه میداند؛ چه انتظاری میتوان داشت؟

فرق قانون از تصویب تا اجرا چه میشود؟ مخصصه بعدی سندیکالیست ما در توضیح شکاف بزرگ میان تصویب یک قانون از یک طرف و انواع شرط و شروط در اجرای آن است.

برای یک کارگر سوسیالیست تصویب قوانین در جهت منافع طبقه کارگر ضروری است و همزمان بخوبی میداند موازنه همه جزئیات اجرایی یک قانون مستقما به کارگران و قدرت عملی آنها در محل بستگی دارد. برای یک کارگر سوسیالیست اهمیت قانون در شکستن آن با نیروی خود و تحمیل خواستهای طبقاتی خود بجای آنست.

پنجم: سندیکا و سطح فعلی مبارزات کارگری

در مورد سطح مبارزات جاری طبقه کارگر در ایران همینقدر باید گفت که این اعتراضات قوانین مبتنی بر ممنوعیت اعتصاب کارگری و دخالت پلیس در برگزاری اجتماعات را پشت سر گذاشته است. اعتراضات عمدتا چند روزه و با نمایندگان و خواستهای روشن یقه دولت را در دست میگیرند. بازگشت این اعتراضات به تشکیل یک سندیکا یک عقب گرد و یک ضایعه بزرگ برای مبارزات کارگری در ایران است.

ششم: ساختار درونی سندیکا



ساختار بوروکراتیک و سلسله مراتب درونی سندیکاها اتفاقی نیست. ساختار مبتنی بر جلسات عمومی سالانه

زمانیکه کاهش دستمزدها به تنها شرط بقای عمر واحدهای تولیدی تبدیل میشود... سندیکا بعنوان دلال تحمیل سیاست صاحبان سرمایه دیگر حتی در حرف قدرت ادعای دفاع از منافع طبقه کارگر را از دست داده است.

برای یک کارگر سوسیالیست سازماندهی کارگران تمام شاغلین و بیکارشدگان یک واحد، تمام کارگران دخیل در پروسه تولید، همه خانواده کارگران ذکر شده را در بر میگیرد. سازماندهی محل زیست کارگران با سازماندهی محل کار آنها دنباله یکدیگر است.

سوم: تفاوت در مضمون؛ سیاسی یا اقتصادی؟

سندیکا با کمال میل خود را تشکیلی اقتصادی و برای مبارزه اقتصادی معرفی میکند. سندیکا مدعی است از اختلافات سیاسی به نفع وحدت بیشتر طفره میرود. این ادعا کذب محض است. تمام فعل و انفعالات اقتصادی یک جامعه بستگی مستقیم به سیاست معین و مشترکی دارد و آنهم کسب سود بیشتر برای سرمایه که بنوبه خود مستقما به کاهش دستمزد کارگران گره خورده است. سندیکالیست ما باید شوخی کند زمانیکه تمام جنگ طبقاتی کارگران را به مساله دستمزدها و آنهم از طریق مذاکره سالانه و آنهم بر اساس توافقات حاصله در مذاکرات تقلیل میدهد. تعیین دستمزدها در مذاکره با کارفرمایان از کجا آمده است؟ مبارزه در راه یک دستمزد شایسته از جنگ سیاسی با دولت بر سر تورم آغاز میشود. تعیین سطح معیشت یک خانواده پنج نفره یک مبارزه گسترده در زمینه های نیازهای واقعی خانواده کارگری، بر علیه توقعات پایین خود کارگران و بر علیه همه سموم بورژوازی علیه کارگران را میطلبد. تامین زندگی بیکاران، سالمندان، کودکان و حتی افراد بیمار همواره بر دوش بخش شاغل طبقه سنگینی کرده، تکلیف این بخش را کجا باید روشن کرد؟ آیا مبارزه برای روشنگیری افکار عمومی یک امر اقتصادی است؟

حتی در چهارچوبه دستمزدها کارگران چاره ای ندارند جز اینکه در قامت نمایندگی کل جامعه ظاهر شوند. کی و چگونه تحصیلات شایسته کودکان خانوار کارگری از دایره معیشت کارگر خارج شد؟ کارگر ما جهت خرید دوچرخه برای بچه هایش از کجا پول بیاورد؟ چرا زنان کارگر باید بچه داری کنند و سال تا سال گوشه خانه بیوسند. فرد کارکن خانواده هزینه تفریحات بقیه اعضای خانواده را از کجا تامین کند؟ آیا واقعا از کارگر انتظار میرود برای هر کدام از این عرصه ها در مقابل شهرداری، اداره بیمه ها، دفتر یتیمان ریاست جمهوری یک سندیکا تشکیل بدهد؟

چهارم: سندیکا و قانون

برای سندیکا پدیده قانون یک مساله اساسی است. زمانی برای بورژوازی قانون پدیده ای "مقدس" بحساب می آمد. همان موقع هم تشخیص قانون نه در ورای کل جامعه، قانون به

فقر به معنای محرومیت و نداری هیچ وقت زندگی مردم در ایران را تنها نگذاشته است. میلیونها انسانی که دستشان به دهانشان نرسیده، خانواده ها که لحاف کوتاه درآمد آنها همواره نیازهای مهم زندگی را به امان خدا رها کرده است، بخش مهمی از خاطرات خود ما، نزدیکان ما و یا حداقل از تجربیات نزدیک زندگی مشترک ما را به خود اختصاص داده است

ادامه چرا سندیکا.....

بردگی کارگر نقد است و توزیع عادلانه بورژوازی نسیه، مبارزه اقتصادی هم تاکتیک است و هم استراتژی. کارگر سوسیالیست با پرچم انقلاب کارگری و تغییر بنیادی جامعه وارد صحنه مبارزه طبقاتی میشود. بدون این پرچم هر گونه مبارزه کارگری در راه ساده ترین انتظارات خود بجایی نخواهد رسید. نسخه کارگر کمونیست اصلاح تدریجی حکومت بورژوازی بعنوان یک آلترناتیو اداره جامعه در انتظار آلترناتیو بهتر دیگری نیست. حکومت بورژوایی نسخه نابودی طبقه کارگر و انسانیت به معنای وسیع کلمه است. چون سرمایه در سی سال اخیر در جهان و ایران چیزی جز تباهی و تحقیر کارگر چیز دیگری را نشان نمیدهد.

هفتم: سندیکا در سنگر ناسیونالیستی

بازار ملی، صنایع ملی، خود کفایی ملی، دولت ملی همگی از سیاستهای نخ نمای فریب کارگری است. اگر شنیدن آن از یک بورژوا با خنده حضار همراهی میشود، در عوض این پرچم از جانب سندیکا یک امر اساسی است. دیدن چهره یک رهبر سندیکایی که از ضرورت حمایت دولتی از سرمایه داخلی داد سخن میدهد واقعا اسفبار است. بی جهت نیست که بخش مهمی از احزاب و جریانات بورژوایی خواهان آزادی سندیکا هستند تا این وظیفه را به خود کارگران سپرده شود.

هشتم: سندیکا و قطب نمای کسب قدرت و حکومت کارگری

اساس اختلاف ما با سندیکا، با افق سندیکا و سیاست سندیکایی در اینجاست که سندیکا کارگر را بعنوان فروشنده نیروی کار وارد میدان میکند و بعنوان فروشنده نیروی کار در میدان نگه میدارد. او داوطلبانه و از پیش به بورژوازی تعهدات کارگر به قرارداد سندیکایی را تضمین میکند و در عوض از بورژوازی میخواهد که بتدریج به تعهدات خود عمل کند.

ادامه دارد.....



فقر خاموش: فرهنگ نفرین زده ایرانی

کارگر و خانواده کارگری سر منشا نکبت و رنج و فرسودگی بوده است. پیشینیان در این بابت کاملا بیگناهند، هر چه هم اسم "فرهنگ" روی آن گذاشته شود در این واقعیت ساده تغییری ایجاد نمیشود که این یک پدیده تولید سفارشی است که در زندگی همین امروز برایش پول خرج میشود، در حلال به خانه آورده است. حالا نمیدانیم بدون درآمد چگونه رسانه و افکار عمومی برایش هنرپیشه و نویسنده و امام و کارشناس جلو انداخته میشود.

خاصیت این فرهنگ در آن است که شما و من کارگر به وضع موجود تن بدیم، در مقابل سرنوشت محتوم مشترک، بجای چاره اندیشی، سر در

لاک خود فرو ببریم. مسبب وضع موجود را ببینیم ولی بجای دریدن یقه آنها خودمان را تسلی بدیم که "شرمنده" شده ایم؛ و در نهایت همین آش و همین کاسه را برای نسل آینده بجا گذاشت. این فرهنگ را باید شناخت، شناساند و آن را به زباله دانی سپرد.

"خجالت می کشم به کسی رو ببیندازم. ما این همه سال با شرافت زندگی کردیم. همسر 30 سال کارگر بوده و پول حلال به خانه آورده است. حالا نمیدانیم بدون درآمد چگونه زندگیمان را بگذرانیم. تکلیف قد و نیم قدهای زبان بسته ها چیست؟"

راستی این چند جمله شرح حال چند میلیون از کارگران و مردم زحمتکش در ایران است؟ راستی،

روزی چند بار این جملات را در صف اتوبوس، در جمع همکاران از در و همسایه و آشنا و غریبه میشنوید؟ اینها یک درد دل ساده نیستند. این جملات جوهره اصلی یک تفکر و فلسفه زندگی بخش بزرگ مردمان جامعه ایران است. این عبارات جوهره فشرده سمی است که تا اینجا برای میلیونها

کجای تاریخ
ایقدر منت و
دارامب و
دورومب حول
یک کاسه آش
نذری قابل قبول
شناخته شده است؟
صدقه نه به معنای
سختاومندی و
مناعت طبع بلکه
برای مشروعت
بخشیدن به یک
درآمد نامشروع،
به معنای کسب
مدال و آقایی به
قیمت خفت
دیگران و به
ارزانتترین شکل
ممکن بوده و
هست



ادامه فقر خاموش.....

"فقر"، یک کلمه و یک دنیا فریب

فقر به معنای محرومیت و نداری هیچ وقت زندگی مردم در ایران را تنها نگذاشته است. میلیون‌ها انسانی که دستشان به دهانشان نرسیده، خانواده‌ها که لحاف کوتاه درآمد آنها همواره نیازهای مهم زندگی را به امان خدا رها کرده است، بخش مهمی از خاطرات خود ما، نزدیکان ما و یا حداقل از تجربیات نزدیک زندگی مشترک ما را به خود اختصاص داده است. اما در یک مقایسه ساده فرسنگها فاصله میان "فقر" امروز در جامعه با "فقر" همین پنجاه سال پیش را جلوی چشمان ما قرار میدهد. بینوایان ژنده پوش امروز محله جنوب تهران هیچ فصل مشترکی با پدران خود را حمل نمیکند. در دل یک تحول اقتصادی شگرف تار و پود آن جامعه بر اساس منطق سرمایه باز تعریف شده است. فقر، دلایل فقر، ابعاد فقر، قربانیان فقر و همه هاله اجتماعی و فکری و فرهنگی دور و بر این پدیده تحولی میان زمین و آسمان را پشت سر گذاشته است. در متن یک جامعه عقب مانده شاید حواله نگون بختی بخشی از مردم به سرنوشت الهی آسانتر بوده باشد، شاید رشد محدود علم و تکنیک هنوز توقعات و انتظارات مردم را افسار زده باشد، هنوز فاصله طبقاتی کاپیتالیستی باندازه کافی چشم و گوش مردم را باز نکرده باشد؛ اما در دنیای معاصر این پدیده از بنیاد متفاوت است.

تردیدی نیست که فقر به همان معنای نداری، شکم گرسنه، بی پناهی و نیاز و استیصال همواره مهر طبقاتی بر خود داشته است. همواره همان امکانات موجود، نعمات تولید شده حاصل کار طبقات فرو دست توسط طبقه ای بالادست به یغما برده شده است

تردیدی نیست که فقر به همان معنای نداری، شکم گرسنه، بی پناهی و نیاز و استیصال همواره مهر طبقاتی بر خود داشته است. همواره همان امکانات موجود، نعمات تولید شده حاصل کار طبقات فرو دست توسط طبقه ای بالادست به یغما برده شده است. پر واضح است بخش اساسی از آنچه "میراث فرهنگی تاریخ بشری" نامیده میشود، چیزی جز توجیه بهره کشی و محرومیت های منتج از آن نیست. نسخه دین اسلام و فرهنگ ایرانی از شاهکارهای مسیر این فاضلاب فکری بشری است که در اوج شکوفایی خود و هارتر از همیشه به جان آن جامعه افتاده است. برای نزدیک شدن به واقعیت نیاز به کشف و کشف و فلسفه بافی نیازی نیست. کافی است چهره "فقیر" مد نظر خود و داستان زندگی او را در تصویر بزرگتر اجتماعی قرار دهیم.

فقر امروز تصویر میلیون‌ها انسانهایی است که در جوار ثل عظیم امکانات بشری اما محروم از آن گذران میکنند. دغدغه پایان ناپذیر قربانیان این فقر برای شکم سیر در کنار انبارهای عظیم مواد غذایی را نگاه کنید! ژنده پوشان رهگذر از کنار فروشگاههای مملو از لباس و کفش، کارتن خوابها و بی خانمان در جوار رشد سرطانی محلات مسکونی لوکس را

بخاطر بیاورید! این چه توحشی است که هرچه بیشتر بهتر و آسانتر تولید میکند تعداد هر چه بیشتری از انسانها را بطور سیستماتیک از دسترسی به این نعمات باز میدارد؟ فقر امروز به مراتب وحشی تر است. فقر امروز بمراتب تحقیر آمیزتر است. فقر امروز نه فقط شکم سیر بلکه بمعنای حسرت اسباب بازی، دو چرخه، درس و تحصیلات و کامپیوتر و همه امکاناتی است که شعور یک کودک آدمیزاد بکارگیری و لذت از آنرا ممکن و طبیعی جلوه میدهد. فقر امروز به معنای صدها ارگان و مقرراتی است که شما را از صرف حضور از مساحت بزرگی از جامعه، آنچه که میهن پرافتخار شماست، محروم میسازد؛ مکانهایی که باید گورتان را گم کنید. فقر امروز به معنای تلنبار اجباری انسانها در محلات حاشیه شهرها است، محلاتی که میلیون‌ها انسان در حسرت اکسیژن هوا، در حسرت جای کافی برای دراز کردن پای خویش، در حسرت آب آشامیدنی خود را برای یک روز کاری دیگر آماده سازند.

اما چهره واقعی فقر امروز را هنوز باید در جای دیگری جستجو کرد. قربانی فقر امروز را اساساً طبقه کارگر تشکیل میدهد. فقر امروز حاصل یک مصیبت طبیعی، یک خشکسالی یا جنگ، حاصل سیاستهای یک حکومت نالایق نیست. فقرا مساوی مستمندان نیستند، حاشیه جامعه را تشکیل نمیدهند. مطابق آمار رسمی شصت درصد کارگران دارای دو شغل هستند. اضافه کاری و

بیگاری و ساعات رفت و آمد زندگی را به نوکری تمام وقت در خدمت کارفرما تبدیل ساخته است. هفتاد درصد زنان طبقه کارگر با کار خانگی به تامین مخارج خانواده یاری میرسانند. در ایران رسماً دو میلیون کودک مشغول به کار هستند. با همه گیر شدن کار قراردادی عملاً بازنشستگی از هر گونه مفهومی تهی شده است. فقر میدان جنگ عظیم طبقه بورژوا است که تا آخرین ذره از رمق نیروی کار و طبقه کارگر در وسیعترین مفهوم آن، از گهواره تا گور به ارزان ترین وجه ممکن بهره بکشد. با کمی فاصله، صحن آن جامعه یک صحنه هراسناک است. هراسناک به این دلیل که وجب به وجب یک سرزمین بزرگ، نه فقط کارخانه ها و مراکز تولیدی بلکه خیابانها، خانه، معادن و زیر زمینهای نمناک همه جا به اردوگاه عظیم کار تبدیل شده است که در آن بردگان کارگر از طریق پیشرفته ترین تکنیکها تا با جنگ و دندان سود تولید کنند. در مقایسه با فقر و نداری گذشته قبل از هر چیز قربانیان فقر امروز نه بخشش و نه صدقه بلکه کار را طلب میکنند. دستانی که به سوی دیگران باز میشود است؛ آنچه که از آنها دریغ میشود حاصل کار مستقیم خود آنهاست.

فقر امروز به معنای تلنبار اجباری انسانها در محلات حاشیه شهرها است، محلاتی که میلیون‌ها انسان در حسرت اکسیژن هوا، در حسرت جای کافی برای دراز کردن پای خویش، در حسرت آب آشامیدنی خود را برای یک روز کاری دیگر آماده سازند.

ادامه فقر خاموش.....

فرهنگ تمام قد سرمایه

جامعه ایران یک جامعه کاپیتالیستی از دست راستی ترین نوع آن است. فرهنگ حاکم بر این جامعه چیزی جز توجیه گر مناسبات اقتصادی حاکم نمیتواند باشد. بعلاوه از فرهنگ یک جامعه عمیقاً اسلام زده و نسل پس از نسل تحت حکومتهای سرکوب عربان انتظار زیادی نمیتوان داشت. ولی هر چقدر فرهنگ ایرانی در انطباق با مناسبات و ضرورتهای سرمایه ظرفیتهای اعجاب آوری از خود نشان داده است، در عین حال در هضم روحیات و اخلاقیات و دفاع از منافع کارگر جامعه انعطاف ناپذیر و سرسخت ظاهر شده است. سرمایه دار در این فرهنگ "اقا" و "نان آور" است. منافع و سود سرمایه بدیهی و زمینی و فوری است. اما اجر کارگر با خدا است. بیکاری او ناشی از بد بختی است. از صد سال پیش سرمایه و صاحب سرمایه به پدیده های رایج در زبان و فهم رایج بحساب آمده اند. اما پدیده "استثمار" از هیچ شانسی برخوردار نشده است. کارگر به

معنای یک طبقه مدعی قدرت پیش کش، کارگر به معنای استثمار شونده، و صاحب حق در این فرهنگ جایی ندارد. بیکاری با مهر تنبلی و بی عرضگی همراهی میگردد. کارگر و محلات

فقر به معنای محرومیت و نداری هیچ وقت زندگی مردم در ایران را تنها نگذاشته است. میلیونها انسانی که دستشان به دهانشان نرسیده، خانواده ها که لحاف کوتاه درآمد آنها همواره نیازهای مهم زندگی را به امان خدا رها کرده است، بخش مهمی از خاطرات خود ما، نزدیکان ما و یا حداقل از تجربیات نزدیک زندگی مشترک ما را به خود اختصاص داده است.

برای "مردان" این مردمان برگزیده کفایت نمیکند که علیه کار جگر گوشه خود نعره بزنند. همه آزادی این فرهنگ در شعور مردان برتر این قبیله آنجاست که برادرانه در ماه محرم بگریند، بر فرق سر خود بکوبند و در سایه غیرتمندی و بصیرت حاصله آنقدر پیش بروند که برای کودکان خود سرمشق بهتری باشند تا چگونه بتوان با حسرت و گرسنگی و نیاز سوخت و ساخت!

صدقه: مظهر پستی و خواری ملی در ایران

جامعه ایران طبقاتی است. فرهنگ و مذهب، برداشتهای بظاهر علمی تا خرافات همگی در نهایت ساخته و پرداخته طبقات حاکم است. بخش اساسی این دنیای فکری طبعاً ضد منافع مستقیم مردم زیر دست خواهد بود. بلافاصله باید اضافه کرد حتی حکومت های وقیح استبدادی خود را و فرهنگ غالب را حامی منافع کل مردم قلمداد کرده اند. در دنیا کم نیستند حکومتهایی که از سر و ته خدمات دولتی برای کارگران و مردم محروم زده همزمان از بودجه عمومی امتیازات بیشتری را به سرمایه داران اختصاص میدهند. در

دنیا کم پول و دوربین تلوزیونی و اعتبار کاذب نثار ژورنالیستها و صاحب کرسی دانشگاهی برای توجیه و بزک این سیاستها نمیشود. در همین دنیا نفس التزام به پایین ترین شرط بشریت حکم میکند که این

پدیده نام قصور دولت از وظایف خویش در مقابل شهروندان، بخود بگیرد، با عنوان سیاست هار همراهی شود، تسلی داده میشود که این دوره کریه گذرا و موقت خواهد بود. اما بورژوازی ایران و فرهنگ ایرانی خود را از هر گونه بزک معاف کرده است. صدقه، مصداق یک طبقه و یک حکومت است که هر روز کشیمنی پستی و خواری را قرقره کرده و بر روی خود و مردمانش استقراغ کند.

کجای تاریخ اینقدر منت و دارامب و دورومب حول یک کاسه آش نذری قابل قبول شناخته شده است؟ صدقه نه به معنای سخاوتمندی و مناعت طبع بلکه برای مشروعیت بخشیدن به یک درآمد نامشروع، به معنای کسب مدال و آقایی به قیمت خفت دیگران و به ارزانتین شکل ممکن بوده و هست. صدقه بنا به تعریف "تکه نانی" است که فرد به تشخیص "خود" و پس از محاسبه "نانی که به خانه رواست به مسجد حرام است" به طرف نیازمند پرتاب میشود. صدقه همواره به پیدا کردن نیازمند واقعی گره خورده است. صدقه باید به کسی داده شود که آه جگر سوزش سبب دعای خیر بدرد بخوری پیش خداوند گردد. زنان بیوه و کودکان یتیم، معلولین فلک زده کاندید اصلی دریافت صدقه بوده اند. صدقه بگیر واجد شرایط آدمی "آبرومند" و ساکتی است که پر رو و طلبکار از آب در نیاید

کارگری تداعی کننده محرومیت است، کارگر علی القاعده فقیر است و فرد بیکار فقیرتر و فقیرتر بحساب میاید. در دل یک جامعه صنعتی با تولید پیشرفته و پس از چند نسل از میلیونها کارگر فنی هنوز کارگر با عمله، با "عرق جبین" و دستهای پینه بسته تداعی میگردد. پس از صدها اعتصابات به خون کشیده شده، کماکان هر بحثی حول حق و ناحق سر از داستان کربلا در میاورد.

معلوم نیست از کجا عزت دولت و کارفرما وارد این فرهنگ شد ولی هیچ وقت اعتراض و اعتصاب موجب تحسین و همبستگی نگشته است. این فرهنگ، فرهنگ دربوزگی و تسلیم و قضا قدری بودن انسانها است. حتی یک ضرب المثل و یا گفتار حکیمانه بر علیه سرمایه و نفس سود در آن نمیتوان سراغ گرفت. بنا به توصیفات این فرهنگ نژاد ایرانی، از تبار همیشه سرافراز آریایی، که هرگز تن به هیچ خفتی نداده است، فرزندان غیور که فرزاندگی را با شیر مادر میبلعند ظاهراً در محیط کارخانه و در مقابل یک زورگویی مهلک و آشکار تو سری خور، لال و یابو از آب در میاید. سنگ زیر آسیاب مصداق کارگری میشود که به سختی درد دل میکند که صبور است. کافی است بخاطر بیاوریم همه قابلیت های حماسی این فرهنگ از رستم و سهراب، از حسین و ابوالفضل تا امروز

معلوم نیست از کجا عزت دولت و کارفرما وارد این فرهنگ شد ولی هیچ وقت اعتراض و اعتصاب موجب تحسین و همبستگی نگشته است. این فرهنگ، فرهنگ دربوزگی و تسلیم و قضا قدری بودن انسانها است

ادامه فقر خاموش.....

شرافت زندگی کردیم. همسر 30 سال کارگر بوده و پول حلال به خانه آورده است. حالا نمیدانیم بدون درآمد چگونه زندگیمان را بگذرانیم. تکلیف قد و نیم قدهای زبان بسته ها چیست؟"

این سطور بیان ساده و زمینی شرایط زندگی دهها میلیون خانواده کارگری در ایران است. اینها سوال نیستند، اینها خوره ای هستند که روح و جان انسانها را از درون به تحلیل میبرند. اینها روایت انسانهای بزرگی است که با دستهای خالی نان و مایحتاج زندگی را از زیر سنگ بیرون کشیده اند، روایت پدر و مادری است که هرگز بیانی برای سالها رنج بزرگ کردن فرزندان خود نمی یابند. اینها درد دل انسانهایی است که بعد از سی سال کار مثل تقاله بیرون انداخته میشوند. اینها بیان آشفتهی انسانهایی است که نمیخواهند و نمیدانند "قد و نیم قد های زبان بسته" آنها از پیش و دو دستی به سرنوشت شوم سپرده شوند. پشت این کلمات دنیایی از غرور و ادعا و کیفرخواست و حق طلبی است در لابلای عرق و خون مدفون میماند.

این ادعا و کیفرخواست باید به خیابانها و محلات راه پیدا کند. "خجالت" باید با آتشفشان خشم جایگزین شود. اعتراض باید بجای خویشتن داری بنشیند. و این زمانی ممکن است قبل از هر کس طبقه کارگر خود را قربانی نبیند. بر فقر نفرین نفرستد. بجای التماس برای "نجات فقرا" پرچم حق طلبی را بدست بگیرد. آنروزی که یک جمع کارگری بجای "شرمندگی" از کار جگرگوشه خود با نعره خشم خود را فریاد بزند، شرافت و آزادی در آنچه روح ملی ایران نامیده میشود، فرهنگ مشترک، ارزشهای متقابل جان تازه ای خواهد گرفت. ■

در حسرت غرور کارگری

" خجالت می کشم به کسی رو بیاندازم. ما این همه سال با

این ادعا و کیفرخواست باید به خیابانها و محلات راه پیدا کند. ;خجالت" باید با آتشفشان خشم جایگزین شود. اعتراض باید بجای خویشتن داری بنشیند. و این زمانی ممکن است قبل از هر کس طبقه کارگر خود را قربانی نبیند. بر فقر نفرین نفرستد. بجای التماس برای "نجات فقرا" پرچم حق طلبی را بدست بگیرد. آنروزی که یک جمع کارگری بجای "شرمندگی" از کار جگرگوشه خود با نعره خشم خود را فریاد بزند، شرافت و آزادی در آنچه روح ملی ایران نامیده میشود، فرهنگ مشترک، ارزشهای متقابل جان تازه ای خواهد گرفت.

خجالت می کشم به کسی رو بیاندازم. ما این همه سال با شرافت زندگی کردیم. همسر 30 سال کارگر بوده و پول حلال به خانه آورده است. حالا نمیدانیم بدون درآمد چگونه زندگیمان را بگذرانیم. تکلیف قد و نیم قدهای زبان بسته ها چیست؟"

سوزاند، سکوت کرد. این طبقه ترجیح داد صحنه را به وکلاء مدافع تسخیری خود بسپارد. در یک کشمکش مهم طبقاتی، که مستقیماً مهر تزلزل بورژوازی را بر خود داشت، کارگران ایران عجلتاً در خندق های خود سیر رویدادها را زیر نظر گرفتند. تصویر کلی هر چه بوده باشد ارتش بزرگ طبقه در یک جبهه معین برادران خود را تنها گذاشت. چه میشد کرد، چه باید کرد؟ این سوالات بدون تردید هر رهبر کارگری را بخود مشغول داشته است. در سایه شلاق کارگران معدن این سوالات از اهمیت حیاتی برخوردار شده است.

یک وزیر کار "حرام زاده" اما بدون برگ انجیر!

دست پیش وزارت کار و شوراهای اسلامی و شرکا در مقابله با حکم اخوی های دستگاه قضایی را چه چیزی جز قرطاس بازی میتوان نامید؟ این نمایش یک "اعتراض" و حتی یک استیفاف ریکارانه نبود. این صحنه تکراری از کشمکش طبقاتی و نسخه بورژوازی ایران برای پیشبرد سیاستهای خود در مقابل مقاومت طبقه کارگر است. ربیعی آخرین ولی مسلماً لایق ترین وزیر کار در سلسله اجرای این سیاست است. او را در راس سیاست قراردادهای موقت، تعطیل کردن امور، کنترل بر امنیت محل کار،

در این تشریفات با تازیانه و خون کتیبه ای بر سر در هر خانه و کارخانه و محل کارگری ساختند که در شهر ما منافع سرمایه حکم میکند، جستجوی کار، اصرار برای زندگی شرافتمندانه جرم است، انسان بودن و طلب حرمت و حق محلی از اعراب ندارد. در این شهر کارگران بیکار و سگان ولگرد هم سرنوشت هستند، چه برای خدا در آسمانها و چه برای صاحبان جامعه

در محدود کردن صندوق بیمه بیکاری، در خصوصی کردن امر کاریابی و از همه مهمتر در تحمیل دستمزدهای سالانه مشاهده کرد. او وزیر وزارتخانه ای است که آرزو دارد بتواند اعتراض کارگر در جامعه را به کانالهای درونی خود حکومت بیاندازد. چه میشد اگر کارگران اعتراض خود به دستمزدهای مصوب شورای عالی کار را از کانال شکایت به دادگاه به پیش میبردند؟ چه میشد اگر کارگران مبارزه علیه کار قراردادی را از طریق انتخابات در مجلس تعقیب میکردند؟ او از وزارت اطلاعات به وزارت کار آمد اما برگه ماموریت او المثنی شغل قبلی اوست. شاید بخاطر محیط کارگری خانواده او خوب میدانند "گرسنگی و بیکاری" کارگران را سر "عقل" میاورد، تخم پراکندگی و محافظه کاری را در دلها میکارد. قابلیت ربیعی در شناخت او در دوز موثر خشونت و سرکوب در مقابله با اعتراض طبقه کارگر در ایران است. او "حرام زاده" تشخیص همکاری مفید میان دستگاه امنیتی و یک سوپاپ اطمینان برای رها شدن اعتراض کارگری است. او نقش مهمی را در عدم سرکوب اعتصابات معدنچیان بافق ایفا کرد. نقش او در ترشروی علیه قوه قضائیه ادامه همان سیاست است: نظم و قانون!

ناگفته پیداست آنچه به اسم حقوق کارگر در ایران در گردش است حاصل اعتراض طبقه کارگر و دقیقاً بر لگد زدن به محدودیت های قانون سنگر به سنگر به کرسی نشاندن شده است. توقعات و اعتراضات کارگری بساط شوراهای اسلامی را در هم

پیژانه سفید رنگ وزیر کار بر سر نیزه قوه قضائیه در "آق دره"

با خبر شلاق کارگران معادن طلای "آق دره" یک برگ سیاه در تاریخ امروز ایران ثبت شد. تعداد نه نفر از کارگران معدن در اعتراض به اخراج خویش، بنا به شکایت کارفرما به شلاق بسته شدند. در حکم دادگاه "سد کردن درب ورودی، مزاحمت برای نگهداری کارخانه و اختلال در نظم" ذکر شده و مجازات در ملا عام و مشخصاً در مقابل سایر کارگران معدن به اجرا درآمد. در یک نمایش سراسر نفرت انگیز تازیانه ها یکی بعد از دیگری بر گرده شجاع ترین فرزندان این کشور فرود آمده تا حوصله سر رفته بورژوازی را تسلی ببخشند: ترس، گرسنگی، تسلیم، تحقیر و صد البته نظم! در این تشریفات با تازیانه و خون کتیبه ای بر سر در هر خانه و کارخانه و محل کارگری ساختند که در شهر ما منافع سرمایه حکم میکند، جستجوی کار، اصرار برای زندگی شرافتمندانه جرم است، انسان بودن و طلب حرمت و حق محلی از اعراب ندارد. در این شهر کارگران بیکار و سگان ولگرد هم سرنوشت هستند، چه برای خدا در آسمانها و چه برای صاحبان جامعه.

ننگ بر ایران، زنده باد اتحاد کارگری!

این روز، روز سیاه برای شرافت یک ملت بود. این روز میتوانست یک برگ سیاه نباشد. این اتفاق اگر نه با اعتصابات یک هفته سراسری، ولی حداقل میتوانست با بازو بندهای سیاه با محکوم کردن ها و با بیانیه ها و با ابراز انزجار همگانی روبرو گردد. جمهوری اسلامی از مدتها دو دلی حکم شلاق را به اجرا درآورد. جمهوری اسلامی برای این تعرض مجبور به تدارک همه زرادخانه طبقاتی خود بود. قوه قضائیه زیر آتش "اشتباه بود" وزارت کار و بیانات مجیزگوپانه شوراهای اسلامی به خود جرات اجرای حکم را داد. جمهوری اسلامی گردان نظم خود را به جلو راند در حالیکه پیژانه سفید رنگ وزیر کارش را به نشانه آمادگی برای مصالحه بر سر نیزه ها داشت. شلاق زدن کارگران درب تازه برای حمله به طبقه کارگر بود اما این بدون باز کردن درب تازه ای برای عقب نشینی "بر کناری مقامات دولتی در مقابل اعتراضات" ممکن نبود. آیا سکوت افکار عمومی، سکوت بلبل زبانان "گشایش های بعد از برجام" اتفاقی بود؟

طبقه کارگر در ایران بیش از دو هفته فرصت دخالت را

ناگفته پیداست آنچه به اسم حقوق کارگر در ایران در گردش است حاصل اعتراض طبقه کارگر و دقیقاً بر لگد زدن به محدودیت های قانون سنگر به سنگر به کرسی نشاندن شده است

ادامه پیژامه

کارگران فعلا شاغل داغ میشوند. این اتفاقی است که در آق دره بوقوع پیوست. تا آنجا که اجتماع اولیه مربوط باشد و بقول قوه قضائیه و کارفرما "بخش قانونی و خواستههای صنفی" تجمع مربوط باشد، همه چیز به آرامی گذشته است. اما در ادامه بخشی از کارگران به وعده ها و توجیهات کارفرما باور نکرده و بر خواستههای خود پافشاری نمودند. که بخشا به درگیری میزنند. دولت در سیاستهای خود محتاط است، خر خود را میراند در عین اینکه راه عقب نشینی را باز نگه میدارد. قوه قضائیه شابلون محاکمه و اجرای احکامش را بنا به شرایط و

پیچید. کارگران بجای التماس و فریب و انتظار راه تجمعات و اعتصاب و اعتراضات خیابانی را در پیش گرفتند. پذیرش عملی یک تعادل قوای طبقاتی مشخصه این دوره است. کارگران قلدخانه بدون درخواست اجازه نامه دست به تجمع میزنند. دولت در سیاستهای خود محتاط است، خر خود را میراند در عین اینکه راه عقب نشینی را باز نگه میدارد. قوه قضائیه شابلون محاکمه و اجرای احکامش را بنا به شرایط و

پایان این "ماه عسل" جنبش و رهبران کارگری را در مقابل تصمیمات تعیین کننده قرار داده است: قبل از هر چیز سازمان و آمادگی بسیار بیشتری برای اجتماعات اعتراضی ضروری است.

این روز، روز سیاه برای شرافت یک ملت بود. این روز میتوانست یک برگ سیاه نباشد. این اتفاق اگر نه با اعتصابات یک ساعته سراسری، ولی حداقل میتوانست با بازو بندهای سیاه با محکوم کردن ها و بیانیته ها و با اپراز انزجار همگانی روبرو گردد

مصلحتها شکل میدهد. این دوره در حال پایان است. نمیتوانست مدت طولانی دوام بیاورد. معادن "آق دره" آینه تمام قد آینده پیشروی ماست.

پایان "ماه عسل طبقاتی"

امروز وقت آنستکه طبقه کارگر چوبدستی "وکلائی تسخیری" را کنار گذاشته و با زبان خود سایر کارگران و مردم را مورد خطاب قرار دهد.

در کشمکشهای پیش رو بخش قاطع طبقه کارگر آرامش نسبی جامعه را بر هم خواهد زد. درست همان کاری که معدنچیان شجاع آق دره انجام دادند.

جمهوری اسلامی اگر تا امروز میتوانست تجمع اعتراضی و اعتصاب را بپذیرد، دندان روی جگر بگذارد، امیدوار باشد فرسودگی کارگران را از پا در خواهد آورد، امروز و با هر قدم بکار افتادن تولید بعد از برجام؛ این وضعیت کمتر قابل تحمل است. تا اینجا عملیات ایدایی دولت بر علیه اجتماع کارگر کارخانه در حال تعطیل در هر جا که باشد، علاوه بر تحریکات قانون شکنانه این اجتماعات، میتوانست کافی بنظر برسد. با بکار افتادن کارخانجات فصل تازه ای پیش رو خواهد بود. زمین زیر پای کارفرما، زیر پای کارگر اخراجی،

فقر امروز به معنای تلنبار اجباری انسانها در محلات حاشیه شهرها است، محلاتی که میلیونها انسان در حسرت اکسیژن هوا، در حسرت جای کافی برای دراز کردن پای خویش، در حسرت آب آشامیدنی خود را برای یک روز کاری دیگر آماده سازند.

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سرمدیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

کار کودکان ممنوع!

تأمین زندگی کودکان امر جامعه است!

جمهوری اسلامی
اگر تا امروز
میتوانست تجمع
اعتراضی و
اعتصاب را
بپذیرد، دندان روی
جگر بگذارد،
امیدوار باشد
فرسودگی کارگران
را از پا در خواهد
آورد، امروز و با
هر قدم بکار افتادن
تولید بعد از برجام؛
این وضعیت کمتر
قابل تحمل است.

طنز

شیعه ناب چینی!

بخصوص برای بیکاران و از جمله حضرات علما!

دوم: تا اطلاع ثانوی، بنا به مقوله های بین المللی که دولت جمهوری اسلامی خود را به آن متعهد کرده است تا آنجا که به سایر دولتها مربوط باشد "صلاح ملک خویش خسروان دانند" و تا آنجا که به امور داخلی مربوط باشد ریش و قیچی به دست بازرگانان است و بس!

بلاخره با افشاگری یک روزنامه معلوم الحال دال بر اینکه دو پای نامبرده در یک کفش کتانی چینی بوده به مصداق مع الفارق ستر دیدی فتوا ندیدی، قال قضیه کنده شد. در عوض سر و کله عده ای از مجتهدان دیگر پیدا شده است که معتقدند از آنجائیکه در زمان امامان اصولا چین هنوز کشف نشده بوده و اصلا جانماز و چادر و مانتو و سینه زنی در کار نبوده، به همین جهت حدیثی در کار نیست و افسار هر کس بدست خودش است. تعدادی دیگر از مجتهدین اقتصادگرا (بقولی نان به نرخ روز بخور) بوده و معتقدند اگر ارزان حساب میکنند یک دفعه سفارش داده شود که کارگران چینی در محل با هر جانماز صد رکعت هم نماز بخوانند و با جعبه مهر شده صادر کنند. این پیشنهاد مورد توجه دولت قرار گرفته و در حال بررسی است که بجای گوشت سفید در سبد غذایی دولت یک و یا حتی دو بسته آکیند نماز چینی گنجانده شود. از شما چه پنهان در دفتر اتحادیه کارفرمایان غوغا است و کفر این حضرات درآمده است. به غیرت ملی این اتحادیه برخورده است. شاکلی هستند که صنعت به جای خود، دولت مربوطه در ناتوانی در حمایت از تولیدات داخلی اینجا دیگر شور بی تدبیری را درآورده است.

آب ما بیکاران در هیچ موضوعی با کارفرمایان به یک جوب نمیرود، مساله صنعت داخلی و خودکفایی ملی از مهمترین اختلافات ما است. اما در این مورد معین حمایت از اتحادیه کارفرمایان را اعلام میداریم. آخر این هم شد مملکت؟ وقت آنستکه صادرات را افزایش داد و بطور مشخص پیشنهاد میکنیم تا تنور مراودات اقتصادی - فرهنگی داغ است تعداد زیادی و شاید همگی ذخیره ملی مجتهدان و علمای عظیم را یکجا به چین صادر کنیم. اینکار هر چند درآمد خاصی برای خزانه مملکت به همراه نداشته باشد اما برکات آن غیر قابل چشم پوشی است:

اولا: تا همین جا خیرات این صنف معین آتش دهن سوزی برای ملت نبوده است. چهل سال تمام مردم به ساز اینها رقصیدند، نماز و روزه و سینه زنی و جهاد و نکیر و منکر هیچ کدام گره کار مملکت را باز نکرد. دعا کردند باران بیاید، آب دریاچه ها خشک شد. نوبت به ما که رسید آسمان تپید و خط فقر و سبد غذایی و قرارداد موقت و کمیته امداد را اعطا فرمود.

ثانیا: یک مدتی هم که شده این ملت از مخارج "آیت الله داری" معاف میشوند. حنایشان هم که زیاد رنگی ندارد و جهنمشان هم کسی را نمی ترساند، با بادی که از سورخ حماسه برجام میاید با ادامه این خط فقر و از آنجا که شکم گرسنه ایمان ندارد، آینده این صنف "بخور و نمیر" هم زیاد فراخ بنظر نمیرسد.

ثالثا و بسیار مهمتر اینکه دولت و عمامه ندیده های چین همه پکیج اسلامی را با فتوا و جهاد و صیغه و روزه و حجاب و شلاق و نماز جمعه و لولهنگ و استخاره و ... همه را یکجا مزمره کنند تا بفهمند از یک من ماست اسلامی فقدر کره میشود گرفت و برای ما ایرانی ها زیاد چسی صنعتی نیابند!

از شما چه پنهان دولت چین یکبار دیگر قطعنامه سازمان ملل در مورد حقوق بشر توسط حکومت ایران را از بیخ و تو کرد. این دولت چین کشته مرده بخش اسلامی حکومت ایران است و مشخصا جزئیات تاریخ و تحولات شیعه گری را با دقت و علاقه زیاد تعقیب میکنند. هر چی قانون و سنت و ایام تولد و مرگ تک تک معصومین را از حفظ بلد هستند. شایع است که رئیس جمهور روزه میگیرند. بیوه های مانو کم کم خاطراتی را بیاد میاورند که گویا قرار بوده راه پیمایی بزرگ ملی ایشان تا مشهد ادامه داشته باشد که با دبه تعدادی تخم حرام "اهل کوفه" و تکرار ماجرای خوارجیون، مانو میماند و حوضش. ظاهرا ایشان هم از لچ این خیانت، راه پیمایی را تحت عنوان حماسه ملی تا توانسته کش داده است. شواهد زیادی هم میان "بکن و نکن ها" ایشان و "نهج البلاغه" گزارش شده است. طرح آزمایشی در دست است که سینه زنی جایگزین ورزش سنتی یوگا بشود و خلاصه کیک ایران اسلامی در بلاد زرد خروس میخواند.

اما کور خوانده اند. درست است که ما مسلمان هستیم اما خر که نیستیم. گیریم که اقتصاد مال خر باشد اما رهبران ما حساب و کتاب مملکت را در دست دارند. مملکت تاریخ دارد، مستعمره انگلیسی را از یاد نبرده است. مگر مملکت نخبه کم دارد که از یک سوراخ بیشتر از پنج یا شش بار گزیده شود؟ صاحبان امور این مملکت هم مار خورده و هم افعی شده اند، انگلیسی بلدند و هر چه هم شیطان بزرگتر باشد در حماسه برجام سر و ته ماجرا را هم میاورند. با کشف اخیر یک واحد ارشد دیپلماسی کشور پته اسلام دوستی دولت چین روی آب افتاد. بله منافع اقتصادی از راه انداختن اجناس بنجل ساخت چین به بازرگانان و خریداران خجول ایرانی!

هیچ دقت کردید بجز قبله که رو به مکه است مابقی فرائض مذهبی ما در انحصار چین قرار گرفته است. سینه میزنید: از لباس و علم و کتل تا چراغ توری و زنجیر همه و همه ساخت چین است. زیارت میرود: سوقاتش، نماز میخوانید: مهر و جانماز آن، حجاب بر سر میکنید: چادر و مانتوی آن، باطوم گشت نهی از منکر و بسیاری دیگر سود کلانی را نصیب چینی ها میسازد. این چه معامله ای است که دردرس نماز و روزه و شب زنده داری برای دوش ما است ولی خیر و برکتش از اشتغال، کارخانه تا سود حاصل از مبادلات بازرگانی یکر است به ملت زبان نفهم چین می رسد؟

مباحثات در حاشیه این مساله تمامی ندارد. یکی از مجتهدان پایشان را در یک کفش کرده و با فتوای خود همه دعا و عبادت با لباس ساخت چین را باطل اعلام نموده اند. البته ایشان بلافاصله به دستور معاون دوم مدیر کل دفتر "تنظیم روابط امور بازرگانی ایران و کشورهای خاور دور" در وزارت راه و ترابری احضار و مورد مواخذه قرار گرفتند. شایع است که در عرض چند دقیقه روحانی مربوطه از طرف پزشک شخصی خویش ممنوع التصوير و ممنوع الفتوا تشخیص داده شده است. نیم ساعت بعد نسخه مچاله شده ای از یک دستورالعمل کاملا مخفی معاون سوم مدیر عامل بورس تهران خطاب به همه علمای معظم در کنار دستگاه کپی همه جراید داخلی "کشف" شده است. این دستورالعمل خیلی خلاصه شامل چند بند است:

اول: پا در یک کفش کردن برای همه آحاد کشور ممنوع است،

هیچ دقت کردید
بجز قبله که رو به
مکه است مابقی
فرائض مذهبی ما
در انحصار چین
قرار گرفته است.
سینه میزنید: از
لباس و علم و کتل
تا چراغ توری و
زنجیر همه و همه
ساخت چین است.
زیارت میرود:
سوقاتش، نماز
میخوانید: مهر و
جانماز آن، حجاب
بر سر میکنید:
چادر و مانتوی آن،
باطوم گشت نهی
از منکر و بسیاری
دیگر سود کلانی
را نصیب چینی ها
میسازد